



### ● درآمد

گردآوری آثار و مدارک مربوط به فعالیت های جهاد از ابتدای تشکیل تا خلق شگفتی های عظیم در دوران دفاع مقدس و نیز شهدا و جانبازان و آزادگان جهاد، یکی از مهم ترین اقدامات در جهت تمیین و تدوین روحیه و مدیریت جهادی است که توسط محمدعلی دلگرم و پارانیش، با دقت شایان توجهی ادامه دارد. با این امید که این آثار هر چه سریع تر در اختیار پژوهندگان و برنامه ریزان قرار گیرد، در این گفت و گو به بیان پاره ای از آنها پرداخته ایم

### ■ «ثبت آثار جهاد» در گفت و شنود شاهد پارانیش با محمدعلی دلگرم

## امام به سکوت جهاد اعتراض کردند...

مقدس را سروسامان بدهیم و بنویسیم. قرار است همه گردان ها در هر استانی، با جهادگران و خانواده های شهدای جهاد مصاحبه کنند و روزشمار جنگ جهاد و شهدای جهاد را دقیقاً بنویسند تا در اختیار جوانان قرار گیرد و نویسندگان از این گنجینه استفاده کنند و داستان و فیلمنامه بنویسند و همین طور پژوهندگان علوم سیاسی، رزمی، اجتماعی و به ویژه فرهنگی، ارزش های اصیل و پایدار جهاد را بیابند و ارائه کنند. به نظر می رسد که حیطه بسیار گسترده ای است. چقدر تا به حال پیش رفته اید؟

چون برای این کار اعتبار خاصی در نظر گرفته نشده است، خیلی پیش نرفته ایم، اما جهادی عمل کرده ایم و اولین بخش آن در ۵ جلد، با عنوان تاریخ پشتیبانی مهندسی جهاد خراسان چاپ شده است. استان های دیگر هم مشغول کارند. ذخیره سازی را انجام دادیم و در حدود ۴ میلیون سند دوران جنگ را به صورت دیجیتال ذخیره کردیم که شامل مأموریت ها و کارهایی است که جهاد در دوره جنگ انجام می داد، هر چند اغلب این کارها از طریق غیر بوروکراتیک و بدون کاغذسازی انجام می شدند، با این همه در کل کشور چهار میلیون سند داریم که نیمی از آن در مرکز و باقی در استان هاست و پیش بینی می کنیم که این تعداد تا شصت میلیون هم برسد. اینها اسناد مکتوب و فیلم ها و نوارهای ما هستند که باید پیاده و نوشته شده شوند و در اختیار نویسندگان و محققان قرار بگیرند، چون آنها هستند که می توانند از اینها استفاده کنند، مردم عادی نمی توانند. چرا؟

چون اسناد و کارها تخصصی هستند زبان و روش فنی دارند. آیا تا به حال برنامه ای برای ارائه این مطالب از طریق سایت وجود داشته است؟

سایت داریم، اما فعال نیست و از ذخیره سازی اسناد به طرف

برسیم.

ترجیح می دهید از کار بزرگی که دارید انجام می دهید صحبت کنید یا از جنبه و شهدای جهاد؟ گمان می کنید در حال حاضر طرح کدامیک ضروری تر است؟

فکر می کنم صحبت درباره هر دو در جای خود مهم است؛ اما من ابتدا از کاری که داریم انجام می دهیم آغاز می کنم؛ که خود فعالیت شهدا را به مردم معرفی کردن است تاریخ آنان تاریخ و هویت انقلاب است. چون هیچ کس به این فکر نیست و ما داریم سعی می کنیم با کمک دوستان نظم و ترتیب شایسته ای به آن بدهیم. در جهاد ۴۰ گردان، ۵ قرارگاه، ۳ تیپ داریم و هیچ کدام از اینها نوشته نشده اند. ما به دنبال این هستیم که با کمک خداوند بتوانیم تاریخ هشت ساله جهاد در دفاع

ما به دنبال این هستیم که با کمک خداوند بتوانیم تاریخ هشت ساله جهاد در دفاع مقدس را سروسامان بدهیم و بنویسیم. قرار است همه گردان ها در هر استانی، با جهادگران و خانواده های شهدای جهاد مصاحبه کنند و روزشمار جنگ جهاد و شهدای جهاد را دقیقاً بنویسند تا در اختیار جوانان قرار گیرد و نویسندگان از این گنجینه استفاده کنند و داستان و فیلمنامه بنویسند و همین طور پژوهندگان علوم سیاسی، رزمی، اجتماعی و به ویژه فرهنگی، ارزش های اصیل و پایدار جهاد را بیابند و ارائه کنند.

کمی از خودتان و دوران تحصیلتان بگویید.

در سال ۱۳۳۶ در همدان به دنیا آمدم. پس از پایان تحصیلات در مدرسه علمی همدان، در روستای خنجین، معلم شدم. از آنجا که در همدان با رئیس هنرستان آنجا که دزدی کرده بود، درگیر شدم، مرا در واقع به این روستا تبعید کردند. در آنجا هم با خوانین درگیر بودم تا جهاد تشکیل شد و عضو آنجا شدم. در جهاد چه می کردید؟

مسئول کمیته فرهنگی جهاد و مدتی مسئول صدا و سیما جهاد بودم.

هنگام جنگ چه می کردید؟

فرمانده گردان الغدیر پشتیبانی مهندسی جنگ جهاد همدان مستقر در سردشت و بعد از جنگ مدیر جهاد توپسراکان و مشاور و مسئول امور شهرستان های جهاد استان بودم. همه سروکار ما با دوره جنگ است و شهدای آن، شما به این زودی رفتید سراغ بعد از جنگ؟

شما پیرسید، من بگویم. در هر حال جهاد بیش از ۳۱۰۰ شهید، ۱۱۰۰۰ زاده و ۱۱۰۰۰ جانباز تقدیم انقلاب و جنگ کرده. در مجموع ۵۴۰۰۰۰ رزمنده داشت که تنها ۴۰۰۰۰ تن آنها جهادی و باقی از مردم عزیز بودند. و به عنوان نیروی مردمی شناخته شده اند قبل از اینکه وارد آمار و ارقام دقیق و کار بزرگی که دارید انجام می دهید، بنویسیم، بگویید به نظر شما جهاد یعنی چه؟ جهاد از نوع سازندگی. کار فرهنگ است. جهاد یعنی رشد همه جامعه و پاسخی است به ندای کسانی که کسی صدایشان را نمی شنوند. جهاد سند پینه دستان است. جهاد دستگیری مستضعفان است جهاد صدای کار است صدای جبر جبر کهرسی ها یا کفشک بولدوزرهاست؛ به همین دلیل تا به حال کسی نتوانسته تصویر کاملی از جهاد ارائه بدهد، چون جهاد پیوسته در سکوت، کار کرده و تبلیغ نکرده است به طوری که حضرت امام (ره) به سکوتی تا این پایه، اعتراض کردند. به نظر شما نقش جهاد چه بود؟

در جنگ جهاد شبها کار می کرد. آن هم بدون یک کلمه حرف! فقط صدای بولدوزرها و دستگاه های دیگر بود که خاکریز می زدند، جاده می ساختند، پل می زدند تا جان هزاران رزمنده را نجات بدهند. خلاصه کنم. دیگران در بی سیم پیروزی را اعلام می کردند و جهادگر پیشاپیش زمینه این پیروزی را فراهم کرده بود. در اطلاعیه ها دیگران حکم می رانند و جهادی در خط مقدم. دیگران پشت خاکریز امان می گرفتند و جهادی بالای دستگاه و در تیررس مستقیم دشمن به فکر دادن امان نامه به دیگران بود بین جهاد و جنگ یک رابطه ناگسستگی وجود دارد. جهادی روشنایی و آب آشامیدنی را به روستاها برد و زمینه خودکفایی گوشت و لبنیات را فراهم آورد و سد و کانال و سیلوا را برنامه ریزی و ساخت آنها را در کشور پایه ریزی کرد. اینها کارهای کمی هستند؟

آید.

پس دلتنگی و گلابه جهادگران برای چیست؟

برای اینکه چرا چنین نهاد کار آمدی، در چتر ساختارهای اداری و بوروکراتیک گرفتار شده و دیگر نمی تواند با آن کارایی و قدرت و سرعت، کارهای بزرگ را پیش ببرد. با این همه هنوز جهاد راهش تداوم دارد. کوچکش کردند، اما راهش بزرگ است. ممکن است راه را ببندند، اما هدف، بن بست ندارد. در هدف جهادگران، بن بست بی معناست و این یعنی فرهنگ جهادی. با پای لنگ می شود رفت، گیریم که کمی دیرتر



می‌کند. از حبس کردن اطلاعات که کسی به جایی نمی‌رسد. فضای خودش را می‌طلبد بازارسازیش با ما، بازار یابیش از دیگران!

در عرصه مدیریتی هم می‌توان از شیوه‌های جهادی، نظریه‌های کارآمدی را استخراج کرد، از جمله تحقق عینی شورا. در جهاد هیچ کاری بدون مشورت انجام می‌شد، رویه و اساس جهاد بر شورا و مشورت بود، به همین دلیل هم ضریب اشتباه پایین می‌آمد. هر چه می‌شنیدید شورا بود. شورای مرکزی جهاد، شورای هماهنگی، شورای استان. چه کردند؟ کل این ساختار کار آمد را ریختند به هم و جایش اداره گذاشتند. رمز پیشرفت جهاد همین شوراها بودند. رورکراسی، نهاد جهاد را فلج کرد. این شوراها بودند که پشتیبانی مهندسی را شکل می‌دادند. قرار نبود کسی دستور بدهد. همه جهادی‌ها دور هم جمع می‌شدند که ببینند چه باید بکنند. درست است که نهایتاً فرمانده گردان بود که تصمیم می‌گرفت چه بکنند، ولی این تصمیم‌گیری برآیند تصمیم تک تک اعضا بود نه یک تصمیم‌گیری فردی. همه نگاه می‌کردند ببینند چه کاری روی زمین مانده و سریع انجام می‌دادند. کسی فکر نمی‌کرد رئیس است، مرنوس است و شأن او نیست. شأن جهادگر در انجام کار بود. کار بزرگ و کوچک نداشتیم. وقتی تصمیمی گرفته می‌شد، کار همه بزرگ بود. جاده فاطمه الزهرا دقیقاً به این شکل ساخته شد. بهمنشیر را بستند. همه می‌گفتند نمی‌شود. آبادان می‌رود زیر آب. شهید پور شریف گفت، «هیچ اتفاقی نمی‌افتد.» و رود بهمنشیر را بستند.

به چه شکل؟

از کمپرسی‌های مردمی استفاده کردیم، به این شکل که با کمپرسی خاک آوردند و در آنجا که بهمنشیر وارد کارون می‌شود، خاک ریختند و آب برگشت به طرف رود کارون. دشمن همه پل‌های ما را زده بود، تصورش را هم نمی‌کرد که ما این کار را کرده باشیم. این کار سی و شش ساعته انجام شد. چهل نوع پل در دوره جنگ توسط جهاد زده شد که در هر کدام شیوه‌های جداگانه‌ای به کار رفت.

اینها فقط در دوره جنگ استفاده شدند یا بعدها هم قابل استفاده بودند؟

بعضی‌ها قابل استفاده هستند مانند پل قادری. با کیفیت بتن که رشد خوبی داشته.

آیا تئوری‌های آنها در دوره صلح هم قابل اجرا هستند؟ بعضی‌ها بله، بعضی‌ها خیر.

جاده‌ها چطور؟

همه جاده‌ها قابل استفاده هستند. ما در همان زمان جاده‌ای را نمی‌زدیم که از کنار روستایی عبور نکند. اساساً یکی از اهداف اصلی جهاد، اتصال روستاهای محروم و دورافتاده به یکدیگر و به مراکز استان‌ها بود. حتی در خاک دشمن هم جاده‌ها را



کنند؟

کاری که در حین بحران و زیر آتش و در جنگ انجام می‌شد، قطعاً حالا و با فراغ بال، بهتر انجام می‌شود. برخی اوقات فراموش می‌کنیم که دود از کنده بلند می‌شود.

پس چرا اطلاع‌رسانی نمی‌شود؟ بیست سال از جنگ گذشته و در بسیاری از پروژه‌های مهندسی، هزینه کرده و به نتیجه نرسیده‌ایم؟ چرا این تجربه‌ها در اختیار جامعه قرار نمی‌گیرند؟

ما هم همین حرف‌ها را می‌زنیم. کسی از ما نمی‌خواهد که این تجربه‌ها را در اختیارش قرار دهیم. کسی به سراغ ما نمی‌آید.

شما به سراغشان می‌روید؟

در حد توانمان بله، دانشگاه به سراغ ما نمی‌آید. ما وقتی با دانشجویان بسیج مسائل را طرح کردیم، تازه دانشگاه‌ها متوجه شدند که چنین چیزهایی هست. آنها فقط به غرب نگاه می‌کنند. اصلاً نگاه نمی‌کنند که خود ما در اینجا چه پروژه‌های عظیمی را اجرا کردیم و پیش بردیم.

نظام آموزشی ما چه در سطح دبستان و دبیرستان و چه آموزش عالی دچار اشکالات و کندی‌های عجیبی است و نمی‌شود معطل آنها ماند. سؤال این است که چرا از طریق سیستم الکترونیک و یک سایت کار آمد، این اطلاعات را نه تنها در اختیار پژوهشگران کشور که در اختیار محققان دنیا قرار نمی‌دهید؟ همین که قرار باشد این مطالب را در سایت قرار دهیم، بخصوص که باید از یک زبان بین‌المللی استفاده شود، امکانات می‌خواهد که ما نداریم. ما فقط سه ماه است که اداره کل اپراتورگان ایجاد شده و به تصویب رسیده و دارد این کار را می‌کند.

در هر حال در دنیای فعلی که مرزهای ارتباطی و اطلاعاتی برداشته شده‌اند، به نظر می‌رسد مؤثرترین شیوه همین باشد.

جهاد غیر از مسائل رزمی مهندسی، در زمینه‌های مدیریتی و فرهنگی هم می‌تواند پیام خود را به همه برساند. مدیریت جهاد انصافاً مدیریت معجزه بود. یادم هست اوایل جنگ قرار بود بچه‌های جهاد، یک جاده از میان رمل‌ها بزنند. بارها به شهید صیاد شیرازی مراجعه کردند و ایشان گفت شدنی نیست. بچه‌های جهاد آن قدر پیگیری کردند تا آخر ایشان گفت بروید هر کاری می‌خواهید بکنید، وقتی جاده زده شد و از پشت مواضع دشمن عبور کردیم، همه حیرت کرده بودند و شهید بزرگوار تا آخر عمر در جاهای مختلف، از این کار بچه‌ها یاد می‌کرد. جهاد در بعضی از موارد ناچار بوده به این شکل توانایی خود را اثبات کند.

چرا حالا این کار را نمی‌کنند؟

ببینید! حتی با این پشتیبانی مستمری هم که شهید بزرگوار از کارهای جهاد کرد، کسی نیامد بپرسد که این کار از لحاظ مهندسی چگونه انجام شد. نباید و نپرسد. شمایی که اسناد و اطلاعات انجام کار را در اختیار دارید چرا ارائه ندادید و نمی‌دهید؟

آیا برای نشر علم هم باید بازار یابی و بازاریابی کرد؟ این که با منش و شیوه جهادی سازگار نیست. شما علمی را در اختیار دارید. ارائه بدهید، آن کسی که باید بهره‌برداري آن



مدیریت جهاد انصافاً مدیریت معجزه بود. یادم هست اوایل جنگ قرار بود بچه‌های جهاد، یک جاده از میان رمل‌ها بزنند. بارها به شهید صیاد شیرازی مراجعه کردند و ایشان گفت شدنی نیست. بچه‌های جهاد آن قدر پیگیری کردند تا آخر ایشان گفت بروید هر کاری می‌خواهید بکنید. وقتی جاده زده شد و از پشت مواضع دشمن عبور کردیم، همه حیرت کرده بودند و شهید بزرگوار تا آخر عمر در جاهای مختلف، از این کار بچه‌ها یاد می‌کرد.

ارائه آن از طریق سایت کاری انجام نشده. در ضمن تا گویا نشود قابل استفاده برای سایت نیست.

مگر نمی‌شود مطالبی را که فراهم کرده‌اید روی سایت برد؟ خیر. ما یکی دو سال است که شروع کرده‌ایم و در مرحله ذخیره‌سازی اسناد هستیم که به این شکل قابل ارائه در سایت نیستند، چون غالباً به صورت رمز نوشته شده‌اند. یعنی چطور؟

یعنی مثلاً نوشته‌ایم طرح ۲۵۱. اگر به همین صورت بنویسیم، فقط خودمان متوجه می‌شویم که یعنی چه. مردم متوجه نمی‌شوند و باید توضیح بدهیم که طرح ۲۵۱، مثلاً انجام طرح پل بعثت بوده است. این مطالب باید مصاحبه شده و گویا گردد. کدها را مخاطب نمی‌فهمد، ولی اگر کلیت طرح‌ها توضیح داده شوند، اهالی فن و در این مورد خاص، مهندسين، متوجه می‌شوند و از این خلایق‌ها برای کارهای آموزش‌شان استفاده می‌کنند.

مهم این است کسی توضیح نداده است و در سینه‌ها حبس شده است. اخیراً ما در دانشگاه خواجه نصیر طوسی همایشی گذاشتیم و برخی از موارد مهندسی جبهه را برایشان توضیح دادیم و واقعاً مهندسين حیرت کرده بودند که چطور با چنین امکاناتی، چنین طرح‌هایی قابل اجرا هستند و چرا تا به حال اینها را به ما نگفته‌اید.

نکته همین است که چرا این خلایق‌ها و شیوه‌های کار آمد عملی، ارائه نمی‌شوند؟ با توجه به اینکه بسیاری از کارهای مهندسی جنگ، از طراحی خلاقانه برخوردار بوده و با حداقل امکانات انجام شده‌اند، آیا نمی‌توان آن شیوه‌ها را از طریق سایت کارآمدی اطلاع‌رسانی کرد که مهندسين و دانشجویان مهندسی کشور و حتی خارج از کشور، از آنها در طراحی‌های آموزش‌شان بهره بگیرند و ناچار نباشند راه رفته را، دوباره طی

طوری زدیم که از کنار روستاهایشان عبور کنند تا روستایی ها از آنها استفاده کنند، جهاد غیر از بحث رزمی و نظامی، آینده را هم در نظر داشت و جاده‌ای نداریم که بعداً از آن استفاده نشده باشد.

در کردستان هم این شیوه اجرا شد؟

به شکل کامل. خود من در زمان جنگ از سرو در آذربایجان غربی حرکت کردم و به اهواز رسیدم و هیچ شهری را جز مهران ندیدم. یعنی چنین جاده‌هایی داریم که در زندگی مردم کردستان تأثیر شگفتی دارند. در آنجا معروف است که کردستان را جهاد آزاد کرد. چرا چنین کاری کرد، چون توانست بهترین امکانات را از طریق جاده‌ها به روستاها برساند. همین حالا عبور و مرور مردم کردستان تماماً از جاده‌هایی صورت می‌گیرد که جهاد در آن دوران احداث کرد و همین خدمات باعث شدند که دیدگاه مردم کردستان نسبت به نظام تغییر کند. همین حالا اگر من به عنوان یک جهادی به سردشت بروم، مردم آنجا، مرا به اسم می‌شناسند.

اولی که رقتید به شما بدبین بودند؟

بله، چون بسیار محروم بودند. ما جایی رقتیم که معروف است به زندان دوله تو، (مزرعه تا بنی خلف) مردم می‌گفتند در زمان رژیم سابق ما از نظر دریافت تسهیلات، نه جزو ایران حساب می‌شدیم نه جزو عراق. خودرو ندیده بودند! ما برای برای ۱۶ پارچه آبدی آنها ۶۰ کیلومتر جاده زدیم که همه به هم متصل و آباد شدند. در غرب جاده‌های فراوانی زده شده اند، به طوری که یک بار صدام در رادیو از جهاد تشکر کرد که تا سلیمانیه برایشان جاده کشیدیم.

با چنین پیشینه‌ای، دست کم در زمینه جاده‌سازی که نباید مشکلی داشته باشیم.

تمام کسانی که در جهاد کار می‌کردند و به دلیل ادغام جهاد در سایر نهادها به وزارت راه رفتند، در این زمینه هیچ مشکلی ندارند. جهاد در همان دوران جنگ، هشتاد درصد جاده‌های روستایی را نه تنها در مناطق جنگی که در کل کشور انجام داد. در زمینه اسفالت البته ۶۰ درصد. جهاد به فرمان امام (ره) کارش را از دورترین روستاها آغاز کرد. اگر جاده‌ای کشیده نشده، در نزدیکی شهرهاست.

چرا چنین سیستمی که دست کم در زمینه جاده‌سازی می‌توانست با این سرعت، مسئله جاده را در کل کشور حل کند، از بین رفت؟

چند تن از نمایندگان مجلس گفتند که هر کسی برود سر کار خودش، وزارت راه کار جاده‌سازی را بکند و سایر نهادها هم کار خودشان را.

در این قضیه اشکالی وجود ندارد. چرا آن بخش کار آمد جهاد به کار گرفته نشد؟ مثلاً آیا وزارت راه از بخش جاده‌سازی جهاد استفاده بهینه کرد؟

مدیریت صحیحی برای این ادغام وجود نداشت. جهاد از هم پاشید و هر بخش به جایی منتقل شد، اما به جای اینکه روحیه جهادی به آن بخش‌ها منتقل شود، جهاد را اداری و بوروکراتیک و کند کردند. اساساً خاصیت بوروکراسی، کندی و تعلل و صرف هزینه گزاف است. اینکه چرا این اتفاق افتاد، نمی‌دانم. یادم هست موقعی که می‌خواستیم جاده بکشیم، با کمترین هزینه بیشتر کار را کردیم، حالا برعکس شده. اگر قرار بود برای روستایی جاده بکشیم و می‌دیدیم در آن نزدیکی روستای دیگری هم هست، سعی می‌کردیم هر طور شده برای آنها هم جاده بکشیم و مسیر جاده‌ها را به گونه‌ای انتخاب می‌کردیم که بودجه تخصیص داده شده، همه اینها را پوشش بدهد و از آن بودجه حداکثر استفاده را بکنیم.

حالا این نیروها پراکنده شده‌اند؟

بله، آن تمرکز را ندارند.

کارآمدی ندارند؟

نمی‌شود گفت ندارند، در حدش پایین آمده، چون اختیار ندارند. کارآمدی فرد پایین نیامده، اما عظمت جهاد به این بود که دست‌های «همه‌ها هم» زنجیر شده و نیروی عظیمی را پدید

**کسانی که در جهاد بودند، به تدریج دارند از میان ما می‌روند و این نسل که برود، تاریخ جهاد هم در سینه‌های آنها و با آنها می‌رود. خود من مدت هاست که سی سال خدمت را انجام داده و باز نشسته شده‌ام و این کارها را دارم در دوران بازنشستگی انجام می‌دهم. خیلی‌ها مثل من. داریم تمام تلاشمان را می‌کنیم که نکند برویم و این تاریخ بماند. آنهايي که در جنگ بوده‌اند، منبع و مأخذ ما برای نگارش این تاریخ هستند و لذا داریم سعی می‌کنیم با تمام توان حرکت کنیم.**

آورد ه بود، نیروهای پراکنده نمی‌توانند با آن قدرت کار کنند. شعار جهاد به فرموده امام (ره) «همه‌ها هم» بود. حالا این «همه با هم» وجود ندارد.

جهاد کشاورزی چطور؟

نیروهای زیادی در آنجا فعال هستند، ولی با زهم شیوه‌های بوروکراتیک و سنتی در آن وارد شده. این طور نیست که بگوییم آنها دارند با حداکثر کارآمدیشان کار می‌کنند. خودکفایی گندم، سدسازی، سیلوسازی، همه بر اساس شیوه‌های جهادی انجام شده‌اند.

به نظر شما کدام بخش‌های جهاد غیرفعال شده‌اند؟ غیر فعال هیچ کدام، ولی من حیث‌المجموع تقلیل پیدا کرده و کم شده. همین حالا هم نیروهایی که در بخش‌های مختلف تقسیم شده‌اند، تأثیر دارند، ولی تأثیرشان تقلیل پیدا کرده.

اینجا هسته‌هایی بودند که در کنار هم رقابت سالم داشتند. این کمیته سعی می‌کرد در خدمات رسانی از آن یکی جلو بزند، الان هر کدام جداگانه کار می‌کنند و این رقابت سالم از بین رفته است.

از سالم هم سالم‌تر بود. این رقابتی بود که امام (ره) آفرید. رقابت در عمل صالح و خدمت و عمل خیر بود. به قدری این رقابت، سالم و صحیح بود که به اینها می‌گفتند یاران حضرت مهدی (عج). انی سلم لمن سالمکم را اجرا میکردند.

یک چیزی درباره ایستگاه صلواتی عرض کنم تا این معنا مشخص شود. حالا که می‌گوی ایستگاه صلواتی، خوردن شربت و این چیزها به نظر مردم می‌آید. آن موقع ایستگاه صلواتی مثلاً برای تعمیر خودرو داشتیم. کنار شرتی هم داده می‌شد، اما اصل، کار دیگری بود. اول جنگ که ما وارد جبهه شدیم، ارتش و سپاه که مکانیک نداشتند، همه کارهای تعمیراتی را برایشان صلواتی انجام می‌دادیم. ما خودمان هم کاری نمی‌کردیم، فقط مدیریت می‌کردیم. این مکانیک‌ها می‌آمدند نوبتی کار را انجام می‌دادند، می‌رفتند، یک عده دیگر می‌آمدند. حالا صلواتی کار کردن شده شربت و آش و قیقه دادن، در حالی که آن روزها خدمات رسانی، صلواتی بود و همه هم با نهایت اشتیاقی همراهی می‌کردند و به کسی هم سخت نمی‌گذشت. مکانیک‌ها می‌آمدند توپ‌ها و تانک‌ها و ماشین‌های سنگین را درست می‌کردند. ایستگاه صلواتی مفهومی این بود، شرتی هم که می‌خورند، نوش جان همه می‌شد.

از ثبت تاریخ جهاد می‌گفتید؟

کسانی که در جهاد بودند، به تدریج دارند از میان ما می‌روند و این نسل که برود، تاریخ جهاد هم در سینه‌های آنها و با آنها می‌رود. خود من مدت هاست که سی سال خدمت را انجام داده و باز نشسته شده‌ام و این کارها را دارم در دوران بازنشستگی انجام می‌دهم. خیلی‌ها مثل من. داریم تمام تلاشمان را می‌کنیم که نکند برویم و این تاریخ بماند. آنهايي که در جنگ بوده‌اند، منبع و مأخذ ما برای نگارش این تاریخ هستند و لذا داریم سعی می‌کنیم با تمام توان حرکت کنیم. برنامه اطلس جغرافیای داریم که نشان می‌دهد کجا بنه داشتیم، کجا خاکریز زدیم. جهاد فقط دو میلیارد متر مکعب آب جابه جا کرد. خیلی‌ها نمی‌دانند که اساساً این کار چرا باید انجام می‌شد؟ مگر جنگ با آب سروکار دارد؟ مقام معظم رهبری درباره جهاد تعبیر بسیار زیبایی دارند و می‌فرمایند، «جهادگران بدون هیاهو وارد جنگ شدند و جنگ را با تدبیر اداره کردند.» همین تدبیر و مدیریت مسئله بسیار مهمی است که متأسفانه ارائه نمی‌شود. واقعاً بسیاری از کارها از جمله همین جابه جا کردن آب، بدون طراحی و برنامه‌ریزی شدنی نبود. یک جهادگر به خود گفته بود که من نیامده‌ام اینجا که فقط دشمن را بکشم و یا عقب برانم، آمده‌ام که دشمن را بازی هم بدهم. طوری آب را جابه جا کنم که ندانند چگونه آب، اطرافش را احاطه کرده است. گاهی اوقات یک منطقه را خشک می‌کردیم. اینها تبادل مدیریت علمی و در عین حال مردمی بود. جاده سیدالشهدا را نمی‌شد با خاک منطقه درست کرد. باید از راه‌هم‌ز خاک می‌آوردیم. چه کسی این خاک را آورد؟ مردم. بعد از اطلاعیه چند هزار کمپرسی ما آمدند، مدیریت شدند و هر کمپرسی خاک یک سانت جاده را پیش می‌برد. بعد از ۲۲ روز که جاده ساخته شد، تازه دشمن فهمید که چه کار عظیمی انجام داده‌ایم. تئوری‌ها و حساب و



کتاب‌های در آب جاده کشیدن را فقط مهندسی می‌فهمند، ولی رمز اصلی موفقیت، بسیج مردم و کار جمعی و مدیریت مردمی بود. انجام این کارها در ابتدا غیر ممکن به نظر می‌رسید، ولی وقتی انجام می‌شدند همه می‌پرسیدند که عجب! چهارده کیلومتر جاده سیدالشهدا با خاک زده شده؟ هشت کیلومتر جاده بدر با خاک زده شده؟ یا ده کیلومتر جاده خندق با خاک زده شده آن هم در داخل آب؟ اینها را اگر تحلیل کنند، تحلیل‌های بزرگی خواهند شد. همان مهندسی که سنگ‌های بتونی جنگ تبیین خواهد شد. بعدا توانستند صنعت سدسازی ما را به این پایه برسانند. در اوایل کار شهادت و جرئت سدسازی نداشتیم. بعد که بهترین بتون‌ها را ساختیم. تکنیک مهندسی پشتیبانی جنگ تبیین خواهد شد. بعدا توانستند صنعت سدسازی ما را به این پایه برسانند. در اوایل کار شهادت و جرئت سدسازی نداشتیم. بعد که بهترین بتون‌ها را ساختیم. تکنیک مهندسی پشتیبانی جنگ تبیین خواهد شد. بعدا توانستند صنعت سدسازی ما را به این پایه برسانند. در اوایل کار شهادت و جرئت سدسازی نداشتیم. بعد که بهترین بتون‌ها را ساختیم. تکنیک مهندسی پشتیبانی جنگ تبیین خواهد شد.





**باور بکنید در آن شرایط و آن فضا، هزاران هزار از این جوانمردها پرورش پیدا کردند. در وصیتنامه‌های همه شان آمده بود، به هیچ کس دل نبندید، الا خدا. کسی که این حرف را می‌زند، این طور هم عمل می‌کند. بعد هم می‌گفتند از امام تشکر کنید که چنین فضایی را برای ما پدید آورد و ما را از گمراهی نجات داد. از خدا تشکر کنید که زیستن در زمان امام خمینی را برای ما فراهم کرد. یک وقت‌هایی بچه‌های من می‌پرسند شماها چه می‌گویید؟ حرفتان چیست؟**

بودند، می‌دانند که شدنی است. از همه مهم تر اینکه جهاد، خودسازی را ترویج می‌کرد.

**یعنی چه می‌کرد؟**

وقتی می‌گویم خودسازی، یعنی علم و تئوری خودسازی، نه فقط خورشویی و تمام ویژگی‌هایی که در جهادگراها وجود داشت و نه فقط تخصص و کارآمدی. جهادگر هر شب، کارنامه روزانه خود را مرور می‌کرد و از خود می‌پرسید امروز چند گناه کرده‌ام؟ امروز چند بار غیبت کرده‌ام؟ این شده بود رویه و به تدریج نهادینه می‌شد. باز خاطره‌ای را نقل می‌کنم. دو تا راننده کمپرسی که رفیق هم بودند، به جبهه آمدند. به خدا ما این مردم و وسعت اندیشه و دل و احساسشان را نمی‌شناسیم. یکی از آنها جهادگر بود، یکی مردمی. بعد که برای مرخصی از جبهه برگشتند، در میانه راه آنکه مردمی بود، تصادف کرد و از بین رفت. بنیاد شهید این را به عنوان شهید نپذیرفت و جهاد هم خردار نشد. آن یکی که جهادی بود، بعد از جنگ مدتی خرج خانواده اینها را به اسم جهاد برایشان پست می‌کرد و بعد که دید نمی‌تواند با حقوق کارمندی، هم خانواده خودش را اداره کند و هم برای آنها پول بفرستد، خود را از کار اداری بازنشسته کرد و رفت ماشین خرید و تا سه سال پیش حقوق بازنشستگی را می‌ریخت به حساب آنها و خانواده خودش را با مسافرکشی اداره می‌کرد. سه سال پیش این بنده خدا فوت کرد. خانواده آمد جهاد که چرا حقوق ما را قطع کردید؟ و تازه معلوم شد که جریان از چه قرار است. به این می‌گویند انسان.

به این می‌گویند ایرانی مسلمان. به این می‌گویند جهادی. این

کردند، در حالی که بسیاری از آن پروژه‌ها، معجزه بود. امام (ره) فرموده بود حرکت کنید و جهادگرها هم هرچه را که در توان داشتند در طبق اخلاص گذاشتند و حرکت کردند و عاشقانه به میدان آمدند و کسی هم جلودارشان نبود. بنابراین لقب سفیران انقلاب را دریافت کردند.

**آیا فکر نمی‌کنید رنجیدن، انرژی انسان را تحلیل می‌برد؟** وقتی زمینه نباشد که کار کنید، نمی‌رنجید؟ همه می‌گویند حرف، حرف می‌آورد، من می‌گویم فکر، فکر می‌آورد. کار ما به نوعی است که باید در زمین و با به شکل ملموس و مادی جلوه کند. کار فکری نیست که بتوانید آن را ثبت کنید تا به وقتش. وقتی اتفاق نمی‌افتد، یعنی وجود ندارد. خاطره‌ای را برایتان نقل می‌کنم. در کوه‌های سردشت در برف شدید داشتیم جاده می‌زدیم. یک بار داشتیم به مقر برمی‌گشتیم، دیدیم یک سرباز، یخ را شکسته و در آب رفته که استحمام کند. من فقط دیدم یک لاشه گوشت سرخ از وسط یخ و برف آمد بیرون. جا خوردم و فکر کردم کمین خوردام، پیاده و در گوشه‌ای پنهان شدم، دیدم سرباز بنده خدا دارد استحمام می‌کند. بر من گران آمد که سربازی که برای حفاظت از زن و بچه ما رفته، حمام نداشته باشد که این طور مکافات بکشد. گفتم باید یک حمام بسازم و این کار را کردم. یک چیزی مثل سماور ساختم. دو تکه بود. یک تکه بشکه‌ای بود که آب در آن گرم می‌شد، یک تکه هم آتشدان بود و اینها را می‌شده به هم جا حمل کرد. در مجموع چهار صد تا از این حمام‌های تک نفره ساختم دادیم به پادگان‌ها. می‌خواهم عرض کنم تا در صحنه نباشی و مشکلات را به عینه نبینی،

خلاقیت دیدید نمی‌آید. جهادگری که خانه نشین است یا پشت میز اداره گرفتار شده که نمی‌تواند این کارها را بکند. باید در صحنه بود و اختیار هم داشت تا کار پیش برود. اینکه مقام معظم رهبری روی جهاد دانشگاهی تکیه می‌کنند، به همین خاطر است. الان نقش جهاد را تا حد زیادی دانشگاه‌ها باید به عهده بگیرند. اینکه می‌گفتند جبهه، دانشگاه است، به خاطر خلایقیت‌ها و نوآوری‌هایی از این قبیل بود. ایشان چون اینها را از نزدیک دیده

چیزهایی را مثل کشتی درست کردند. هواپیماها که می‌آمدند گمان می‌کردند آنها کشتی است، می‌زدند و می‌رفتند. ابتکارات بچه‌های جهاد یکی دو تا نبود. آنچه را که به عنوان امداد‌های غیبی مطرح کردند، بخش اعظم آنها به صورت علم و ابتکار و خلایقیت بچه‌ها نمود پیدا می‌کرد. الله اکبری که می‌گفتیم شعار و شعور با هم بود. بچه‌های جهاد دستگامی ساخته بودند به نام سحاب. این دستگاه دود می‌کرد. دشمن گمان می‌کرد دستگاه‌ها و ابزار ما را زده که دود بلند شده، در حالی که ما در آن دود داشتیم کار می‌کردیم و جاده می‌زدیم، پل می‌ساختیم یا مثلاً زهری کردن بولدوزرها. بعضی وقت‌ها گفته می‌شود که مثلاً بسجی‌ها راوری معبر مین می‌خواستند که بقیه عبور کنند. در اخلاص و جانفشانی نیروهای رزمده، بخصوص بسجی‌ها تردیدی نیست، ولی این حرف برای ما جهادی‌ها خیلی سنگین بود. ممکن است یکی دو مورد این اتفاق افتاده باشد، ولی ما در جبهه‌ها اجازه نمی‌دادیم این طور بشود. وقتی می‌رسیدیم به جایی که مین بود، بیل بولدوزر را می‌انداختیم، مین‌ها را می‌تراشید می‌انداخت کنار. گروه تخریب سپاه هم با نقشه، مین‌ها را خنثی می‌کردند. این طور نبود که افراد راه بیفتند و بی‌برنامه و بی‌حساب و کتاب بروند روی مین. تراشه‌هایی که ما در کوه‌ها زدیم، هنوز هم اگر بروند فیلمبرداری کنند، قدرت پشتیبانی مهندسی رزمی را نشان می‌دهد. نیروهای فعال پیشه‌ور با مهندسیین زنده، دست به دست هم داده و تجسم عینی شعار «همه با هم» شده بودند و در نتیجه، کارهایشان حاصل می‌داد و شکوفای می‌شد.

**این موضوع قابل تکرار نیست؟**

چرا. هنوز هم دانشگاه‌ها فارغ التحصیلانی از آن دست دارند، به شرط آنکه باور داشته باشند. ما باور داشتیم. امام (ره) در جان ما باوری را دمیده بود که نمی‌توانم بگویم حالا نمی‌شود. مقام معظم رهبری به همین دلیل بسج جهادسازندگی را ایجاد کرده‌اند، اما نباید به صورت آماری برخورد کنیم. ما آمار و گزارش نمی‌دادیم، کار می‌کردیم. نکته جالبی که باید عرض کنم این است که امام (ره) با جهادی‌ها دعوا می‌کردند که چرا به مردم نمی‌گویید دارید چه می‌کنید. ما چون نمی‌گفتیم، موفق بودیم. اگر می‌خواستیم نمایشی کار کنیم، این همه نتیجه نمی‌داد. حالا اگر بخواهیم کار جهادی بکنیم، چه باید بکنیم؟ برخی از جهادگرها شهید شدند، بعضی‌ها هنوز هستند. هنوز هم در حسرتند که حیرت بیافرینند، اما اختیار ندارند. قوانین مانعشان شده. یک وقت‌هایی آدم فکر می‌کند ای کاش جزیره‌ای را می‌دادند دست جهادی‌ها می‌گفتند بروید ببینیم چه کار می‌کنید. می‌شود این کار را کرد. امام (ره) فرمود این کارها را نمی‌شود در کلام گنجاند. عمل ماهیتاً طوری است که فقط با خودش تعریف می‌شود نه با واژه. پرسیدید آیا می‌شود باز هم کار جهادی کرد؟ می‌گویم بله می‌شود.

**چگونه؟**

ما نه می‌رنجانیم نه می‌رنجیدیم. آن موقع مسئولیتی که می‌خواستند تعریف کنند، می‌گفتند جهادگرها کارگشایی



جنگ جهاد همدان برعهده او گذاشته شد. او در دوران سربازی هم کار بزرگی انجام داده بود. هنگام سربازی، در یادگان تیپ دوم لشکر ۹۲ زرهی در دزفول گرهبان بود و برای تعریف می‌کرد که وقتی حضرت امام (ره) فرمان فرار سربازها را داد، عده‌ای از آن‌ها فرار کردند و شرایط فرار کردنشان را عباس آقا فراهم کرده بود. وقتی تصمیم می‌گیرد خودش نیز فرار کند، متوجه می‌شود که فرماندهان یادگان قصد حمله به شهر را دارند. بلافاصله موضوع را با آیت‌الله قاضی که مرکزیت انقلاب در دزفول را برعهده داشت، در میان می‌گذارد. ایشان می‌گویند به یادگان برگرد و از این کار منعی نشان کن. او به یادگان باز می‌گردد و با برنامه‌ریزی دقیق و منسجم، از حمله فرماندهان جلوگیری می‌کند.

با این ترفند، شهر دزفول در امان ماند و کسی کشته نشد و گرنه طبق دستوری که ارتش داشت، قصد این بود که شهر را به خاک و خون بکشند. کار عباس آقا این بود که بین دو گروه ارتش، شک و شبهه انداخته بود و تا آمده بودند شک و شبهه را حل کنند، کار از کار گذشته بود و دعوی داخلی‌شان باعث شد که از حمله به شهر خوداری کنند.

فعالیت اصلی ایشان در جنگ، انجام بخشی به پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد استان همدان بود. زمانی که وارد جنگ شد، همه نیروها حتی مسئولین، به صورت ۲۵ روزه به جبهه می‌رفتند و این باعث شده بود که کارها به خوبی انجام نشوند. کارهای بزرگی چون جاده «بازی دراز» توسط جهاد استان همدان انجام گرفت. مشکل این بود که مسئول مستقیم طرح هم ۴۵ روزه یا در نهایت، دو ماهه تغییر می‌کرد. حاج عباس، اولین مسئولی بود که قرار شد شش ماه در جبهه بماند، اما این شش ماه تبدیل به چند سال شد و مسئولیت گردان مهندسی «۱۸ الغدیر» پشتیبانی جنگ جهاد همدان و مدیریت فعالیت آن برعهده حاج عباس قرار گرفت. بعدها که این حقیر مسئولیت گردان مهندسی را برعهده گرفت، ایشان مسئولیت ستاد پشتیبانی جنگ استان همدان را برعهده گرفت و سپس عضو «شورای مرکزی جهاد همدان» شد و مسئولیت رشته «اقتصاد نظری» در دانشگاه تهران قبول شد. دهستان‌های شهر همدان نیز برعهده ایشان بود. بعدها هم در رشته «اقتصاد نظری» در دانشگاه تهران قبول شد. زمانی که درس می‌خواند، یکی دو بار در تهران توفیق یافتیم به سرافش بروم و هنوز خاطرات آن زمان را فراموش نمی‌کنم. در دوران دانشجویی نیز هر فرصتی پیش می‌آمد، به جبهه باز می‌گشت، تا این که در نزدیک عید نوروز ۶۷ به جبهه آمد و مسئولیت گروهان مرکزی را برعهده گرفت و در قلعه «شیخ محمد» که محل یکی از کارهای بزرگ گردان الغدیر بود، شروع به فعالیت کرد.

فهمیدم که مخالفان عباس آقا اشتباه کرده بودند. عباس آقا ابتدا مسئول توزیع تراکتور به منطقه شد و چه منظم به ساماندهی کارها پرداخت. در همین ساماندهی بود که متوجه شد در روستاها، هنوز زورمداران دنبال زر هستند، روستای «چوگان» را می‌گویم.

«خان» در آن جا قدرت و قلدری داشت و تراکتوری نصیب طرفداران خان نشده و نزاع درگرفته بود. حاج عباس خود را وقف آن روستا کرد. مردم روستا به زبان «تات» صحبت می‌کردند و عباس آقا که برای حل معضل به آن جا رفته بود، به آن زبان

**وقتی می‌گویم خودسازی، یعنی علم و تئوری خودسازی. نه فقط خوشرویی و تمام ویژگی‌هایی که در کارها و وجود داشت و نه فقط تخصص و کارآمدی. جهادگر هر شب، کارنامه روزانه خود را مرور می‌کرد و از خود می‌پرسید امروز چند گناه کرده‌ام؟ امروز چند بار غیبت کرده‌ام؟ این شده بود رویه و به تدریج نوداینده می‌شد.**

مسلط نبود و در ابتدا قادر نبود مسئله را حل کند؛ بنابراین در آن جا مستقر شد و هم کلاس‌های درس را که جهادپس از قطع طرح سپاه دانش، مسئولیتش را برعهده گرفته بود؛ راه انداخت و هم کم‌کم زبان تات را آموخت و طرف دوسه ماه، اختلاف روستای چوگان را حل کرد و به‌گونه‌ای شد که مدیریت روستای چوگان که ۴۰۰ خانوار داشت، برعهده عباس آقا قرار گرفت. در این وقت بود که متوجه قلدری خان در گرفتن زمین تعدادی از افراد شد و زمین‌ها را به صاحبانشان برگرداند. قدرت ساماندهی او در روستا و اضافی که به‌خرج داده بود، بازند مردم شد و او را بزرگ روستا می‌دانستند.

در همین زمان بود که جنگ شروع شد. من چندین بار به جبهه رفتم و برگشتم. هر وقت که برمی‌گشتم، عباس آقا نأسف می‌خورد که نمی‌تواند به جبهه بیاید. من تعجب می‌کردم، ولی بعدها برابرم تعریف کرد که بدون اجازه مادرش نمی‌توانست بیاید؛ چون مادرش تنها دو پسر داشت و یکی از آن‌ها از قبل و به‌صورت دائم در جبهه بود؛ اما وقتی از مادرش اجازه گرفت، دیگر سراسر عمرش وقف جنگ شد تا آن جا که مسئولیت

را با چه عبارتی و واژه‌ای میتوان توصیف کرد؟ حالا شما فکرتان را بکنید در آن شرایط و آن فضا، هزاران هزار از این جوانان پرورش پیدا کردند. در وصیتنامه‌های همه‌شان آمده بود، به هیچ کس دل نیندید، الا خدا. کسی که این حرف را می‌زند، این طور هم عمل می‌کند. بعد هم می‌گفتند از امام تشکر کنید که چنین فضایی را برای ما پدید آورد و ما را از گمراهی نجات داد. از خدا تشکر کنید که زیستن در زمان امام خمینی را برای ما فراهم کرد. یک وقت‌هایی به‌جای من می‌پرسند شماها چه می‌گویید؟ حرفتان چیست؟

**تفاوت بین دو نسل امری طبیعی است، ولی تفاوت بین نسل انقلاب و نسل جنگ با نسل‌های بعدی به قدری فاحش است که به جای تفاوت، انفعال بین دو نسل پدید آمده است. آیا واقعا نسل انقلاب برای پر کردن این فاصله به اندازه کافی تلاش کرده؟**

با اینکه این موضوع واقعیت دارد، ولی من معتقدم اگر خدای ناکرده تهاجمی صورت بگیرد، از دل همین نسل، انسان‌هایی مشابه به آن سال‌ها بیرون می‌آید، نمونه بارش قضیه لبنان و حزب الله در سال گذشته بود که نشان داد پیروان اندیشه ائمه اطهار (ع) و حضرت امام (ره) صاحب چه قدرت حیرت‌انگیزی هستند. شهدا جوانان همین مملکت بودند فضای شایسته را امام خمینی ایجاد کرد و جوانان، عاشقانه پیرویش کردند مردم روستایی و شهری سرتاپای وجودشان را تقدیم فخرناز امام کردند. نمی‌دانید اخلاص حاج علی‌رکنی چقدر بود. نمی‌دانید داوود هبانی بکه و تنها در جبهه چگونه وجودش را در راه فرمان امام تقدیم کرد. از شجاعت حاج جعفر خواستار چگونه برایتان نگویم که سرتاسر جبهه‌ها از اقدامات شجاعانه او خاطره دارد. از شهید معز غلامی که آموزش رانندگی دستگاه‌های سنگین را راه اندازی کرد. جمع عاشقانی که در راه شهادت در یک مینی بوس ترور شدند و هفت نفر یکجا به شهادت رسیدند. از شهدای شلمچه و آن همه جوان عملیات‌های مختلف و فداکاری جوانانی که پیرو پیر مرادشان امام خمینی بودند. حاج عباس پورش همدانی مرد مفکر و یا حمید یوسفی اولین فیلمبردار شهید و یا رانندگان کمپرسی مثل ایراهیم شعبانی که باتوجه‌اش درس بزرگی به همه ما داد. از شهید تیموری که قدرت مدیریتش حرف نداشت. اینها همه جوانان همین مملکت بودند که زینت فکریشان پیروی از امام عزیز بود.

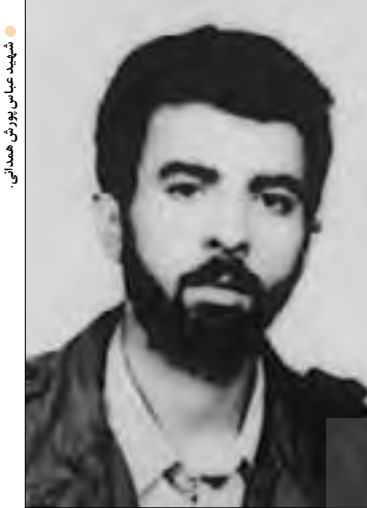
**حالا در باره اولین آشنائیتان با شهید عباس پورش همدانی نکاتی را ذکر کنید.**

من قبل از ایشان به جهاد پیوسته بودم و چون معلم بودم، در روستای «رکین» خدمت می‌کردم. روزهای جمعه از روستای رکین که در شش کیلومتری روستای «خنجین» و مرکز دهستان و کانون جهاد سازندگی منطقه بود، باز می‌گشتم. یک هفته وقتی بازگشتم، «حاج عباس» و «جواد کوچکی» را که با هم پسرخاله بودند؛ در خنجین دیدم. حاجی بسیار خوش برخورد بود. جوانی زبر و زرنگ به‌نظر می‌رسید، برخلاف پسرخاله‌اش جواد که هنوز هم بسیار کم حرف می‌زند.

هفته‌ی بعد که برگشتم، دیدم که کانون جهاد به دو قسمت تقسیم شده، گروهی با آمدن حاج عباس مخالف‌اند و گروهی پافشاری می‌کنند که ایشان باید بماند. آن‌هایی که می‌گفتند باید بماند، معرف عباس آقا بودند و آن‌هایی که مخالف بودند، بیشتر مسئولیت داشتند. معرف‌ها گفتند ما می‌رویم و واقعا ده روز بدون اطلاع کم شدند تا جایی که گروه دوم نگران شدند و پیگیری کردند، چون معرف‌های عباس آقا در کارکردن و رسیدگی به روستاها تجربه «سپاه دانش» سابق را داشتند و در روستاها بر خلاف بقیه اعضای سپاه دانش باخوانین مبارزه کرده بودند و فرهنگ جهاد به آن‌ها وابسته بود؛ لذا گروه دوم ناچار شدند از مسئولین استان بخواهند که معرف‌های حاج عباس را بخواهند. وقتی آن‌ها برگشتند، کانون گرم اردو دوباره رونق گرفت و اتحاد باقی ماند.

دیگر نمی‌خواهم درباره آن اختلاف‌ها سخنی بگویم، اما بعدها





شهید عباس پورش همدانی

**من معتقدم اگر خدای ناکرده تهاجمی صورت بگیرد، از دل همین نسل، انسان‌هایی مشابه به آن سال‌ها بیرون می‌آید، نمونه بارزش قضیه لبنان و حزب الله در سال گذشته بود که نشان داد پیروان اندیشه ائمه اطهار (ع) و حضرت امام (ره) صاحب چه قدرت حیرت انگیزی هستند.**

اطرافمان میخورد تمجید و تعریف میکرد و میگفت (احسن) گفتم حاج عباس این آتش را دشمن دارد میریزد احسن گفتن ندارد تاملی کرد و گفت احسن از نوع دوم آیا واقعا هنرمندانه و دقیق هدف گیری نمی کند و هر کار هنرمندانه ای احسن دارد اما چون دشمن شلیک می کند پس احسن از نوع دوم، بعد از آن دیگر در جبهه هر وقت دشمن دقیق کار میکرد میگفتیم احسن از نوع دوم

از نحوه شهادت ایشان نکاتی را ذکر کنید. شهید در آخرین لحظات گفت:

«نگذارید ناگفته‌های بسیار یاران خمینی محو شود. این ناگفته‌ها، پاره‌ای از هویت ماست. این هویت، سخن ایثار و اخلاص است که در الفاظ نمی‌گنجد. با تصویر، بهتر می‌توان چهره مظلوم سنگرزبان بی‌سنگر را برای آیندگان به یادگار گذاشت. دوربین، یکی از ابزارهایی است که که این راه را نزدیک می‌کند. می‌روم از این مجموعه شگافنده کوه‌ها عکس بردارم. آری، این شهید بزرگوار می‌خواست برود و با عکسبرداری از فعالیت جهادگران گمنام در دل کوه‌ها و صخره‌ها، ایثار و اخلاص یاران خمینی کبیر را به یادگار بنهد؛ اما ناگهان ترکش دشمن، دستان حاج عباس را قطع می‌کند و فریاد «الله اکبر» ش در کوه‌ها می‌پیچد. با بالگرد به سراغش می‌آیند و او الله اکبر گوین، در بالگرد و پیش از رسیدن به بیمارستان صحرایی، در آسمان جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.»

بحث به آن جا رفت که مروری بر تاریخ پنج ساله حکومت مولای متقیان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) داشته باشیم. یکی از دوستان گفت: «اگر مردم پس از رحلت پیامبر (ص) از علی (ع) اطاعت می‌کردند، الان وضعیت این‌گونه نبود.»

حاج عباس گفت: «من با دیدن حضرت امام و زندگی و اوامر ایشان و تبعیت مردم از ایشان، برایم این سؤال مطرح است که مگر می‌شود مردم از امام معصوم تبعیت نکنند؟ مردمی که عاشق امام خمینی هستند، حتماً عاشق علی (ع) هم می‌بودند. آقای خزندی پاسخ داد: «دوران ما با دوران علی (ع) تفاوت دارد، روزگار گذشته است و ۱۴۰۰ سال تمرین کرده‌ایم و مردم امروز تجربه و اطلاعات زیادتری دارند. در آن زمان و مکان، با وضعی که عرب‌ها داشتند، مردم چندان از ای تبعیت نمی‌کردند. حاج عباس دوباره به فکر فرو رفت و یک روز از این موضوع گذشت. ما گاهی با هم یک آیه‌ی قرآن را معنی می‌کردیم. آن روز اتفاقاً به آیه‌ی ۱۲۳ سوره‌ی انعام رسیدیم. مضمون آیه این است که این اکابر (آگاهان و امرای) مردم هستند که مگر می‌کنند و مردم تقصیری ندارند. باید مردم را خط‌دهی کرد. این اکابر و مسئولین هستند که بعضاً برای منافع خود مردم را به این سو و آن سومی کشانند.»

این‌جا بود که پاسخ سؤال دیشب را یافتیم. مردم تبعیت می‌کنند اما چون کسانی که هنوز به درستی بر هوای نفس غالب نشده‌اند، مسئول می‌شوند. خوددیده خود مردم را از راه راستین باز می‌دارند. خداوند به داد ما برسد که مسئول هستیم و خدا کند از این گروه اکابر نباشیم.

از احساس مسئولیت ایشان خاطره ای دارید؟ در جلسه‌ای که در سال ۶۸ در اهواز برگزار شد و جبهه‌ها را بین گردان‌ها تقسیم می‌کردند، مردی لاغر اندام با جثه‌ای نحیف از بین جهادگران بلند شد و در جواب این که «چه گردانی حاضر است به جبهه کردستان برود»، پرسید، «سخت‌ترین جای کردستان کجاست؟» گفته شد: «سردشت.» گفت: «من گردانم را به سردشت می‌برم.»

همه زربلب خنده‌ای کردند، اما شهید ساجدی فرمانده قرارگاه مهندسی نجف، گفت: «از جوانمردیش سخن بگویند» و کلی از او تمجید و تعریف کرد از جاده احداث شده بازی دراز و شیشه راه و پشتیبانی جهاد همدان از منطقه از گله شاه نشین تا سوزمار را بیان کرد. سرانجام کاروان «الغدیر» تمامی دستگاه‌ها را از «سرپل ذهاب» به سوی «سردشت» حرکت داد و در حالی که در بین راه باید بدون تأمین (اسکور) حرکت می‌کردند و تا سردشت راه درازی داشتند، شهید پورش همدانی با تقسیم‌بندی نیروها و ضمن هماهنگی، کاروان را جداجدا و سالم به سردشت رساند.

در جریان عملیات والفجر ۴، در سردشت با برنامه‌ریزی و انسجامی که به وجود آورد، شهیدان بزرگوار «صیاد شیرازی» و «کاو» او را به عنوان بهترین مسئول هماهنگ‌کننده در منطقه شناختند و معرفی کردند.

احسن از نوع دوم همه شلمچه را به مرکز آتش شدن شنیده اید کیروز که زیر آتش در حال حرکت بودیم و من پشت فرمان توپوتا بوده و حاج عباس کنارم نشسته بود و حاج عبدالله نفر سوم کابین بود و من با سرعت در حال حرکت بودم ناگهان حاج عباس پشت سرهم که گلوله‌ها به

سرانجام در شب روز جهانی قدس، در حالی که نماینده حضرت امام در جهاد برای ملاقات با گردان شب در چادر جهاد همدان مانده و نماز صبح را اقامه کرده بود، پس از بازدید ایشان، حاج عباس به همراه دو دوستش، «مهندس غنی‌زادبان» و «برادر زراعتی» به شهادت رسیدند.

از انسجام بیشتر کارها توسط این شهید صحبت کردید، این انسجام را چگونه صورت می‌داد؟

ببینید، ایشان اهل تفکر بود و وقتی متوجه مشکلی می‌شد، کاغذی جلوی رویش می‌گذاشت و مشکل را می‌نوشت. گاهی نیم ساعت و گاهی بیشتر. حتی یک مورد دیدم شب تا صبح کاغذی را جدول بندی می‌کرد و ارتباط موضوع را با موضوعات دیگر می‌سنجید تا راه حلی پیدا کند. مانند یک معلم ریاضی که مسئله‌ای را حل می‌کند و یا مساحت زمینی را می‌خواهد به دست بیاورد، آن قدر مسئله را زیر و زبر می‌کرد تا موضوع را حل کند؛ با این تفاوت که مشکل زمین، در مورد یک شیء است؛ اما مشکل جامعه و جنگ، یک مشکل اجتماعی و فرهنگی است و باید با تعامل با انسان‌ها آن را حل کرد. همین قدرت تفکرش بود که زبازند جهادگران همدان شده بود. هنوز هم در جهاد همدان از نظرات و دیدگاه‌های این شهید عزیز بهره‌مند هستند. در مورد تقسیم هدایای مردمی بین نیروهای ارتش، سپاه و جهاد، این او بود که با حساب و کتاب و درصدگذاری بر حسب تعداد نیروهای هر کدام، همه را راضی و قانع کرد و اتحادی بین آن‌ها در استان به وجود آورد که هنوز هم مدیون اوست. یعنی جهاد که مسئول جمع‌آوری و هدایت کمک‌های مردمی بود، امکانات را براساس نیاز واقعی ارتش، سپاه و جهاد بین آن‌ها تقسیم می‌کرد، نه براساس میزان درخواستی که در مکاتبات درج می‌شد.

یک بار که در مورد تبعیت از ولایت قفیه در سنگر قله «شیخ محمد» بحث داشتیم، کلام به درازا کشید و سیر

